

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

ملاحظه فرمودید که ادله مشهور آن مقداری که تتبع شد و بررسی شد و دقت شد، ناتمام بود. مشهور که قائلند به اینکه حدیث لاتعاد به ناسی اختصاص دارد و شامل جاهل، آن هم به تمام اقسام جاهل اعم از جاهل به حکم و جاهل به موضوع، جاهل قاصر، جاهل مقصر، جاهل بسیط و جاهل مرکب نمی شود، ملاحظه فرمودید که ادله مشهور بر این ادعایشان ناتمام ماند.

نظریه شیخ انصاری

دومین نظریه ای که در مسئله عنوان کردیم نظریه ای است که از زمان مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) است. آن مقداری که ما بحث کردیم قبل از زمان شیخ این نظریه مطرح نبوده است؛ و آن این است که مرحوم شیخ، بین جاهل قاصر و جاهل مقصر تفصیل داده اند.

فرموده اند که حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر می شود، جاهل قاصر یعنی کسی که در جهلش قصور وجود دارد. جهلش مستند به خودش نیست. خودش کوتاهی در تعلیم و تعلم ندارد. حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر می شود. اگر کسی در نماز نسبت به یکی از اجزاء، غیر از خمسه، جاهل قاصر باشد، اینجا اعاده بر او واجب نیست؛ اما فرموده اند شامل جاهل مقصر نمی شود.

کسی که توانایی دارد علم پیدا کند اما کوتاهی می کند، خودش تقصیر می کند و جهلش باقی می ماند، این جاهل مقصر مشمول حدیث لاتعاد نیست.

بعد از مرحوم شیخ انصاری در بین متأخرین از شیخ، مرحوم محقق خوئی (قدس سره شریف)، هم همین نظریه را اختیار کرده است. آنوقت بعضی ها گفته اند در جاهل مقصر هم باید تفصیل بدهید بین جاهل مقصری که جاهل او بسیط است و بین جاهل مقصری که جاهل او مرکب است.

عمده این است که دلیل مرحوم شیخ بر این مدعا چیست؟ اصلاً این نظریه که ما بیاییم بین جاهل قاصر و جاهل مقصر فرق بگذاریم ما چه دلیلی بر آن داریم؟ از مجموع کلمات ولو اینکه در کلمات بسیار پراکنده و به صورت غیر منقح است، مجموعاً به صورت چهار دلیل بر این مدعا اقامه شده است که یکی یکی باید مطرح کنیم و ببینیم آیا قابل قبول هست یا قابل قبول نیست.

ادله تفاوت بین جاهل قاصر و مقصر

اولین دلیل اجماع است. شما وقتی که به کتاب الصلاة مراجعه می کنید در بحث خلل این تعبیر در اکثر متون فقهیه آمده است؛ فرموده اند الجاهل کالعامد؛ جاهل مثل عامد می ماند. مرحوم صاحب جواهر وقتی این عبارت را از شرائع نقل می کند در دنباله اش می فرمایند فیکون کالعامد، جاهل مثل عامد است وعن الدرر الاجماع علیه، در کتاب الدرّة النجفیه، آنجا ادعا شده اجماع بر اینکه جاهل در حکم عامد است و عن شرح الالفیه للکرکی انّ جاهل الحكم عامدٌ عند عامّة الاصحاب، در شرح الفیه محقق کرکی

آمده که جاهل حکم، عامد است در نزد جمیع اصحاب. در جلد 12 جواهر صفحه 229 آنجا این مطلبی که عرض کردیم آمده است. ادعای اجماع شده است.

اجماع فقهای امامیه بر این است که در باب صلاة لا اقل، حالا در هر بابی یک حکم مخصوص به خود دارد. در باب صلاة، ادعای اجماع شده بر اینکه جاهل ملحق به عامد است. یعنی همانطوری که اگر کسی عمداً قرائت، تشهد یا یکی دیگر از اجزاء خمس را ترک کند، نمازش باطل است.

اگر کسی جاهل هم شد اعم از جهل به حکم یا جهل به موضوع این هم ملحق به عامد است. بعضی ها اصلاً پا را فراتر گذاشته اند و گفته اند که این اجماع حتی جاهل قاصر را هم شامل می شود. این اجماعی که ادعا شده بر اینکه جاهل، ملحق به عامد است، همانطور که جاهل مقصر را شامل می شود، جاهل قاصر را هم شامل می شود؛ اما این خیلی بعید است.

اولاً در باب اجماع باید ما قدر متیقن را بگیریم. اجماع یک دلیل لبی است. قدر متیقن از اجماع فقط همان جاهل مقصر است.

ثانیاً ما یقین داریم که جاهل قاصر استحقاق عقاب ندارد. اگر بخواهیم بگوییم جاهل قاصر ملحق به عامد است، معنایش این است که ما بگوییم جاهل قاصر آن هم استحقاق عقاب دارد، در حالی که خیلی روشن است که جاهل قاصر استحقاق عقاب ندارد.

لذا با توجه به این دو نکته ای که عرض کردیم ولو بعضی ها خواستند ادعا کنند که این اجماع اطلاق دارد و هم جاهل قاصر را می گیرد هم جاهل مقصر را، اما با توجه به این دو نکته روشن است که این اجماع فقط شامل جاهل مقصر است.

پس این دلیل اول اینهاست. دلیل اول برای فرق بین قاصر و مقصر این است که فقها اجماع دارند بر اینکه جاهل مقصر کالعامد است آیا این دلیل تمام است یا نه؟ این دلیل ناتمام است چرا؟ برای اینکه اولاً اجماع محصلي که در مقام وجود ندارد. یک اجماعی را بتوانیم تحصیل کنیم و از آن اجماع قطع به قول امام (علیه السلام) پیدا کنیم نیست.

ثانیاً این اجماع در اینجا یقینی المدرک یا محتمل المدرک است. این اجماعی که در اینجا اقامه شده مدرکش مشخص است. شما این را ملاحظه دارید که در مواردی که در یک مسئله ای در یک فتوایی غیر از اجماع، ادله دیگری هم بر آن فتوا باشد، آنجا می گویند این اجماع احتمال دارد مدرکی باشد و اجماع مدرکی به درد نمی خورد. همانی که مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در مکاسب، گاهی تعبیر می کند «و یدل علی ذلک قبل الاجماع»، قبل الاجماع، یعنی اجماعی که در مسئله ادعا شده مستند به این وجوهی است که ما بیان می کنیم.

در ما نحن فیه برای بطلان عمل جاهل وجوه دیگری هم هست. کسی که از روی جهل، حال یا جهل به حکم، یا جهل به موضوع قرائت یا تشهد را ترک می کند. این برای بطلان نماز او. برای لزوم اعاده وجوه دیگری هم در مسئله ذکر شده است. بنابراین لا اقل اگر نگوییم یقینی است، لا اقل این اجماع مستند به این وجوه است و این اجماعی که مستند به این وجوه است قابلیت استدلال ندارد.

بنابراین ولو اینکه این اجماع در کلماتی مثل صاحب جواهر که از ارکان فقه است تقریباً مورد تسلیم و پذیرش واقع شده اما روی این جهاتی که عرض کردیم این اجماع قابل استدلال نیست. پس این دلیل اول دلیل ناتمامی است.

دلیل دوم فرق بین جاهل قاصر و مقصر

دلیل دومی که برای فرق بین جاهل قاصر و مقصر ذکر شده این است که تکلیف و خطاب به جاهل قاصر قبیح است. برای اینکه چون جاهل قاصر است، عاجز از امتثال است و قدرت امتثال ندارد. این الان جاهل است. نمی‌شود بر جاهل در حین جهل تکلیف کرد؛ برای اینکه انبعاث در او امکان ندارد.

تکلیف یعنی بعث، یعنی تحریک، بعث و تحریک در جائی است که انبعاث امکان داشته باشد، جاهل مانند ناسی این به هیچ وجهی انبعاث در او امکان ندارد، بنابراین تکلیف به او معقول نیست. خطاب به او نمی‌تواند متوجه باشد، چون عاجز از انبعاث است. امتثال جائی است که انبعاث باشد. بعد از انبعاث امتثال است و انبعاث در جاهل امکان ندارد؛ اما در جاهل مقصر تکلیف به او ممکن است. چون مقصر در جهلش هست و بخاطر این مقصر بودن عقاب می‌شود. اصلاً عقاب جائی است که عصیان باشد. عصیان جائی است که تکلیفی باشد. جائی که تکلیفی وجود دارد و انسان آن تکلیف را عصیان کند، اینجا استحقاق عقاب مطرح می‌شود.

در جاهل مقصر بلاشکال استحقاق عقاب وجود دارد. این دیگر از امور مسلمه‌ی عند الجمیع است که در جاهل مقصر که بلاشکال مقصر است، می‌گویند استحقاق عقاب کشف از عصیان می‌کند، عصیان کشف از تکلیف می‌کند. پس معلوم می‌شود جاهل مقصر تکلیف دارد حتی در حین جهلش.

در حین جهل تکلیف واقعی به او متوجه است، وقتی تکلیف واقعی به او متوجه شد، اینجا آن تکلیف را که انجام نداده است. جاهل مقصر در حین جهل، تکلیف به نماز تام الاجزاء والشرائط به او متوجه است، اما جاهل قاصر اینچنین نیست.

بنابراین، خودش جهل دارد به اجزاء، منتهی چون این جهلش مستند به خودش هست، مانعیتی از آن تکلیف واقعی ندارد. در جاهل قاصر چون جهل مستند به خودش نیست، قصور در جهلش دارد، این جهل می‌تواند جلوی آن تکلیف واقعی را بگیرد. جاهل قاصر وقتی دارد نماز می‌خواند تکلیف تام الاجزاء والشرائط متوجه او نیست. پس چه چیز به او متوجه است؟ همین تکلیف به نماز ناقص.

این امر را که الان دارد امتثال می‌کند، پس دیگر لازم نیست که اعاده کند، اما در جاهل مقصر آن جهل مستند به خودش هست. این جهل جلوی فعلیت آن تکلیف واقعی را نمی‌گیرد و مانع از تنجزش هم نیست. حالا که مانع از تنجز نیست تکلیف واقعی به صلاة تام الاجزاء والشرائط متوجه به این جاهل مقصر است.

او الان که بدون قرائت نماز می‌خواند فایده ندارد. آن تکلیفی که دارد نماز با قرائت است، لذا این عصیان کرده است. معصیت کرده است. معصیت کشف از این می‌کند که یک دلیلی یک تکلیفی وجود داشته اگر تکلیفی نباشد معصیت وجود ندارد. بنابراین برای فرق بین جاهل قاصر و جاهل مقصر یک چنین چیزی را بیان کردند.

این در دلیل دومی است که در کلمات برای این تفصیل شیخ انصاری (اعلی الله مقامه) ذکر شده است. بعضی از بزرگان هم مثل مرحوم محقق بجنوردی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قواعد الفقهی که انصافاً دو کتاب خیلی خوبی از خودشان به جای گذاشتند؛ یکی کتاب منتهی الاصول است در دو جلد، کتاب بسیار خوبی است. یکی هم کتاب قواعد الفقهی است که هفت جلد هست و مرحوم بجنوردی هم از افرادی بوده که در طبقه مثل مرحوم آقای خوئی و امام و اینها بوده و از جهت علمی هم بسیار مرد بالائی بوده است.

ایشان فرمودند این بیان «له وجه وان لم یکن خالیاً عن الاشکال»، گفته اند می‌شود یک مقداری به این بیان اعتماد کرد ولو اینکه خالی از اشکال نیست؛ اما دیگر اشکالش را بیان نکردند. اشکالی که به این بیان می‌رسد این است که جاهل قاصر هم

تکلیف به او متوجه است.

در همان زمانی که جاهل دارد تکلیف به نماز تام الاجزاء والشرائط بر او فعلیت دارد لکن جهلش برای او عذر است. در جاهل مقصر جهلش عذر نیست اما در جاهل قاصر جهلش عذر است. خب حالائی که جهلش عذر است اما تکلیف فعلیت دارد، تکلیف به نماز تام الاجزاء والشرائط متوجه او هست و مؤید این مطلب این است که اگر ما بیاویم بگوئیم جاهل قاصر اصلاً تکلیف به نماز تام الاجزاء والشرائط متوجه به او نیست اصلاً جاهل قاصر فقط تکلیف به ناقص متوجه او هست، پس اصلاً در جاهل قاصر نباید امکان امر به اعاده باشد. در حالی که در جاهل قاصر امکان اینکه حالا یک کسی جاهل قاصر بود یک عملی را اشتباهی انجام داد، اینجا مولا می‌تواند امر به اعاده کند. امر به اعاده معنایش این است که در حین جاهل آن تکلیف به نماز تام الاجزاء والشرائط متوجه این شخص هم هست.

پس در نتیجه در جواب از این دلیل دوم می‌گوییم بین جاهل قاصر و مقصر از این نظر که در هر دو مورد آن تکلیف تام الاجزاء والشرائط متوجه این شخص هست هیچ فرقی وجود ندارد، فرقی فقط در این است که اگر در جاهل قاصر بعداً کشف خلاف شد جهلش مانع از عقاب است، اما در جاهل مقصر جهلش مانع از عقاب نیست. در جاهل قاصر جهلش عنوان عذر را دارد اما در جاهل مقصر جهلش عنوان مقصر را ندارد.

تکلیف در هر دو فعلی است. یعنی علم همانطوری که در جای خودش روشن شده علم از شرائط فعلیت تکلیف نیست. بلکه علم هم از شرائط تنجز می‌تواند باشد. از شرائط فعلیت نیست. ما الان تکالیفی در واقع هست فعلیت هم دارد و ما نسبت به او جاهل هستیم. این مجتهدینی که این همه می‌آیند فتوا می‌دهند در بسیاری از این فتاوا یا روی اصول عملیه عمل می‌کنند یا روی امارات عمل می‌کنند، نسبت به واقع جاهلند، در حالی که همه قائلند تکلیف واقعی برای اینها حتی در همین فرض جاهل هم فعلیت دارد، اما تنجز ندارد. برای این که جهلشان عذر حساب می‌شود و این تکلیف برایشان منجز نمی‌شود.

دلیل سوم فرق بین جاهل قاصر و مقصر

یک دلیل سومی در بعضی از کلمات تلامذه شیخ انصاری آمده است. مرحوم شیخ با اینکه خودشان مبدع این نظریه بودند که بین قاصر و مقصر فرق هست اما ظاهراً جایی استدلالی از خود شیخ به نظر نرسیده و نقل نشده است.

آنچه که هست این است که از مجلس درس شیخ بعضی از تلامذه شیخ آمده اند و یک وجهی که همین وجه سومی که الان می‌خواهیم عرض کنیم نقل کرده اند. البته این وجه سوم باز شبیه وجه دوم است. خیلی تفاوتی با آن وجه دوم ندارد الا یک تفاوت مختصری.

مرحوم شیخ از همین راه که در جاهل مقصر عقاب وجود دارد وارد شدند. به نقل از درس ایشان به واسطه تلامذه ایشان. فرموده اند جاهل مقصر عقاب دارد. عقاب کشف از این می‌کند که عصیان وجود دارد. عصیان در جائی است که یک تکلیفی باشد و به سبب عصیان ساقط شده باشد. در علم اصول، در کفایه مرحوم آخوند هم دارند که همان طوری که امتثال یکی از طرق سقوط تکلیف است، مولا یک تکلیفی به شما می‌کند، مثلاً نماز بخوانید. وقتش را هم معین می‌کند. شما می‌آیید نماز می‌خوانید. امتثال مسقط برای تکلیف است. یکی از چیزهایی که مسقط تکلیف هست عصیان است. شما اگر از اول وقت تا آخر وقت نماز نخوانید و زمان تکلیف تمام شد، شما عصیان کردید. این تکلیف دیگر ساقط می‌شود. حالا قضا نیاز به یک تکلیف جدید دارد.

پس عصیان خودش مسقط تکلیف است. شیخ اینطور می‌خواهد بفرماید. در جاهل مقصر به سبب استحقاق عقاب و عصیان، آن تکلیف واقعی از او ساقط شده است. عصیان آمده آن تکلیف واقعی را ساقط کرده است. در حالی که حدیث لاتعاد در مورد

کسي هست که آن تکلیف واقعي به او متوجه است.

حدیث لاتعاد در مورد کسي جاري است که آن تکلیف واقعي به او متوجه و به حسب آن تکلیف واقعي باید اعاده کند؛ اما لاتعاد ميگويد امتناناً و ارفاقاً اعاده لازم نیست.

پس بگويم دليل سوم بر اين که حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر است و شامل جاهل مقصر نیست اين است که بگويم جاهل مقصر به سبب عصيان سبب شده که اصلاً تکلیف واقعي از او ساقط شده است اما در جاهل قاصر تکلیف واقعي از او ساقط نشده است.

حدیث لاتعاد هم در مورد کسي هست که تکلیف واقعي به او متوجه است، يعني الان کسي نمازش را خوانده تکلیف واقعي به صلاة تام الاجزاء والشرائط به او متوجه است، باید بعد از نماز به خاطر آن تکلیف واقعي بياید اعاده کند. لاتعاد امتناناً و ارفاقاً ميگويد اعاده لازم نیست؛ اما جاهل مقصر به سبب عصيان، سبب شده که تکلیف واقعي به طور کلي از او ساقط شود پس روي اين بيان بگويم حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر هست اما شامل جاهل مقصر نیست.

شامل جاهل قاصر هست يعني جاهل قاصر نبايد اعاده کند، شامل جاهل مقصر نیست، آن اعاده برایش واجب است. طبق اين بياني که عرض کرديم. عرض ميکنم که اين بيان را همان تلامذهاي که از شيخ نقل کردند، بعضيها آمدند در جواب اين بيان گفتند ما یک معنای محصلي براي فرمايش شيخ نمي فهميم يعني چه اصلاً؟

اين يعني چه که ما بگويم جاهل قاصر آن تکلیف واقعي در حق او ثابت است، اما جاهل مقصر تکلیف واقعي از او ساقط است. اين لازمه اش اين است که جاهل قاصر از جاهل مقصر اسوء حالاً شود.

مرحوم بجنوردي در قواعد الفقهيه ميگويد اصلاً چنين حرفي را نبايد به مثل مرحوم شيخ انصاري نسبت دهيم. اين چه حرفي است؟ ما بگويم جاهل قاصر تکلیف براو متوجه هست و حدیث لاتعاد هم در جائي است که تکلیف واقعي متوجه است، اما جاهل مقصر تکلیف واقعي از او ساقط شده است.

اين اولاً که اصلاً در کلمات بزرگان بسيار استيحاش کرده اند از چنين استدلالی که مرحوم شيخ انصاري فرموده است و حال چون عين عبارت شيخ انصاري نیست، مي شود یک مقداري گفت اصلاً همچنين چیزی را شيخ انصاري نفرموده است. اين یک جواب.

جواب دوم در کلمات مرحوم نائيني (قدس سره) آمده است. مرحوم شيخ محمد تقی آملی، تقریرات صلاة مرحوم نائيني را در سه جلد نوشته است. آن وقت آخر جلد دوم صلاة محقق نائيني، مرحوم آملی یک رساله اي در حدیث لاتعاد نوشته اند. آنجا نقل ميکند که مرحوم نائيني اشکال کرده است. فرموده است که اين بيان که ما بياييم بگويم جاهل مقصر به سبب عصيان تکلیف از او ساقط است، آنجائست که بگذاريم وقت نماز تمام شود در حالي که مدعا اين نیست.

مدعا اين است که اول وقت دونفر نماز ميخوانند؛ يکي جاهل قاصر است و يکي مقصر، اين جاهل قاصر قرائت را ترک ميکند. جاهل مقصر هم قرائت را ترک ميکند بعد از ده دقيقه که هر دو نماز را خواندند و هنوز وقت باقي است ما ميخواهيم بگويم يعني شيخ ميخواهد بگويد که اينجا حدیث لاتعاد شامل جاهل قاصر مي شود و جاهل قاصر نبايد اعاده بکند، اما شامل جاهل مقصر نمي شود.

این دلیل سومی که خواندید که تکلیف ساقط است، آنجائی است که بگذاریم وقت تا آخر تمام شود. این جاهل مقصر اگر عصیان‌ش استمرار پیدا کرد تا آخر وقت اینجا می‌شود گفت آن تکلیف واقعی ساقط است، اما اگر عصیان‌ش استمرار پیدا نکرد این تمکن دارد. الان می‌تواند بلند شود و یک نماز تام الاجزاء و الشرائط بخواند. ما دیگر اینجا نمی‌توانیم بگوییم آن تکلیف واقعی ساقط شده است. بنابراین به بیان مرحوم نائینی این دلیل اخص از مدعاست. یا اصلاً شاید ربطی خیلی به مدعا نداشته باشد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ